

"Chārteegh"

Homa Delvaray

"چارتیخ"

هما دلورای

January 2 - 23, 2026
Friday: 4 - 8 PM
Other Days: 11 AM - 5 PM

۱۲ دی تا ۳ بهمن ۱۴۰۴
جمعه ۱۶ - ۲۰ سایر روزها ۱۱ - ۱۷

آدرس: تهران، فرشته، مریم غربی، نبش کوچه راز
Address: Corner of Raz Alley, West Maryam Street, Fereshteh, Tehran, Iran

دستان «چارتیخ» از هما دلورای در نبش راز را اعلام می‌کند. این پروژه بخشی از برنامه‌های بیرون دستان با عنوان «کانون دید» است که در نزدیکی زیرزمین دستان در خیابان مریم، نبش کوچه‌ی راز ارائه می‌شود. «چارتیخ» ۱۲ دی ماه ۱۴۰۴ افتتاح می‌شود و تا ۳ بهمن ۱۴۰۴ ادامه خواهد داشت.

هما دلورای، در نمایش «چارتیخ»، بخشی از مجموعه‌ی «خش» را ارائه می‌کند. چیدمان «چارتیخ» مجموعه‌ای از چهار ابزار برش‌زنی (چاقو، شمشیر، کلنگ و تبر) مجسم است که همگی اشاره‌هایی به چگونه مواجه شدن با خرافات، بازتولید آن و استفاده از آن به عنوان سلاح دارند. این مجموعه در امتداد مجموعه‌ی پیشین طلسم خش است که در راستای پژوهشی شکل گرفته که بر اساس سنت طلسم حصار است. این آیین، ایجاد محوطه‌ای را توصیف می‌کند که در طول زایمان با ابزارهای تیز کشیده می‌شود تا روح بدخواه آل را دفع کند. اثر دلورای در مورد چگونگی ادغام مرزهای خرافات و علوم غریب که زمانی علمی بودند، توضیح می‌دهد. در این مجموعه، تمرکز از خود خرافات به واکنش‌های خشونت‌آمیز و جنسیتی جامعه به آن تغییر می‌کند. خرافات از نظر تاریخی در فرهنگ‌های مذهبی مردسالارانه به عنوان امری زنانه مطرح می‌شود و زنان به جای ساختارهایی که چنین باورهایی را حفظ می‌کنند، سرزنش می‌شوند.

در این مجموعه چیدمان، هما دلورای شکل‌های آشنای سلاح و ابزار را به آلت‌هایی خیالی بیشتر برای اندیشیدن تا عمل کردن بدل می‌کند. هر اثر یادآور چاقو، تبر یا کلنگی است که واقعا کارکرد یک ابزار را ندارد. در این آثار اسکلت‌های فلزی با لایه‌هایی از پارچه، چرم، نمد و پارچه‌های چاپ شده پوشانده شده و سطوح با تکه‌دوزی‌های درخشان، نقش‌ونگارها، گلدوزی و مهره آراسته‌اند. به جای تیغه‌های بُرنده با لبه‌های نرم، نوک‌های قلب‌مانند و جزئیات تزئینی لطیف روبه‌رو می‌شویم؛ سلاح‌هایی که عامدانه از کار انداخته و خلع شده‌اند.

پیشینه‌ی هما دلورای در گرافیک در خلق این آثار نقشی اساسی داشته است. سطوح کار او شبیه پوست‌های سه‌بعدی‌سازی شده هستند: هندسه، نقش و نگار و نوارهای رنگی بادقت ترکیب شده‌اند و خط فارسی در امتداد بدنه و تیغه شمشیر جریان دارد. هنرمند، نوشته‌های فنی معمول یک ابزار را با زبانی جایگزین می‌کند که عمل ردگذاری، خراشیدن، طراحی و دورگیری خطوط را توصیف می‌کند. در کار او، متن به عنوان توضیح اضافه نمی‌شود بلکه در جسم اثر تنیده می‌شود و بخشی از بدن آن می‌شود. سلاح‌ها دیگر مواد را برش نمی‌دهند، بلکه معنا را برش می‌دهند.

یک نقش‌مایه تکرار شونده که در انتهای تیز این تیغ‌ها قابل مشاهده است، یک قلب قرمز و نمادین است. این قلب در جایی ظاهر می‌شود که انتظار می‌رود سخت‌ترین ضربه را داشته باشیم: نوک یک کلنگ، لبه‌ی بُرنده‌ی یک سر تبرمانند. این جایگزین شدن متناقض قلب‌ها، کلید این مجموعه است. هر شیء، رویارویی بین سختی و نرمی، ضربه و آسیب‌پذیری، پرخاشگری و مراقبت را به تصویر می‌کشد. طناب‌ها و بندهای بلند آویزان که آثار را نگه می‌دارند، بیشتر روی این تنش تأکید می‌کنند. آن‌ها هم قلاب‌بافی صنعتی و هم بافندگی یا قیطان‌بافی خانگی را تداعی می‌کنند و جهان‌هایی را که معمولاً از هم جدا نگه داشته می‌شوند، به هم نزدیک می‌کنند.

این مجسمه‌ها در حوزه‌ی علاقه‌ی گسترده‌تر دلورای به فرهنگ بصری، سنت و زبان فارسی قرار می‌گیرند. مجموعه‌های قبلی او با الهام از رسوم عامیانه و اشعار کلاسیک، آن‌ها را به میدان‌های بصری متراکمی تبدیل کرده بودند. در اینجا نیز، خاطره‌ی آیین وجود دارد، اما به یک گزاره‌ی جهانی خلاصه شده است: چه می‌شد اگر ابزارهایی که برای تقسیم، بریدن و جدا کردن استفاده می‌کنیم، به عنوان اشیایی که مذاکره، محافظت و ارتباط برقرار می‌کنند، بازآفرینی می‌شدند؟ مقیاس قطعات، تقریباً به اندازه‌ی قد یک فرد، تجربه‌ای تقریباً به عنوان همتایان یا همراهان ایجاد می‌کند، نه ابزارهای خنثی.

این آثار، وقتی در کنار هم به نمایش گذاشته می‌شوند، هم‌چون معبد کوچکی از ابزارهای داستانی عمل می‌کنند. هر کدام از طریق تنوع در رنگ، الگو و تناسب، شخصیت خود را حفظ می‌کنند، با این حال به وضوح به یک خانواده تعلق دارند. واژگان مشترک آن‌ها از قلب‌ها، خطوط، بندها و نوشتار، آن‌ها را مانند فصل‌های مختلف یک داستان واحد می‌خواند. آن‌ها به عنوان یک مجموعه، نه یک میدان نبرد، بلکه یک میدان ملاقات را تداعی می‌کنند: مکانی که در آن درگیری‌ها نرم می‌شوند، جایی که تیزترین لبه‌ها به فضاهایی برای زبان، تزئینات و تأمل تبدیل می‌شوند.

"Chārteegh"

Homa Delvaray

January 2 - 23, 2026
Friday: 4 - 8 PM
Other Days: 11 AM - 5 PM

"چارتیخ"

هما دلورای

۱۲ دی تا ۳ بهمن ۱۴۰۴
جمعه ۱۶ - ۲۰ سایر روزها ۱۱ - ۱۷



آدرس: تهران، فرشته، مریم غربی، نبش کوچه راز
Address: Corner of Raz Alley, West Maryam Street, Fereshteh, Tehran, Iran

Dastan presents "Chārteegh", a Focus Room installation by Homa Delvaray as a part of Dastan: Outside program at the Corner of Raaz. "Chārteegh" opens on January 2 ,2026 and will be on view through January 23.

In Chārteegh, Homa Delvaray presents a set of four 'Tools' from her "Khâsh" series. These are a group of four suspended sculptural cutting tools (Knife, Sword, Pickaxe, Axe) all presented as commentaries on how superstition is confronted, reproduced, and weaponized. It continues on the artist's earlier work, "Khâsh Talisman" (2021) which was based on a research on "Fence Talisman" ritual. The ritual describes creating an enclosure drawn with sharp tools during childbirth to ward off the malevolent spirit Āl. Delvaray's work comments on how the boundaries of superstition and the once-scholarly occult sciences merge. In the series, the focus shifts from superstition itself to society's violent and gendered responses to it. Superstition is historically framed as feminine within patriarchal religious cultures, with women blamed rather than the structures that sustain such beliefs.

In the series, Homa Delvaray turns the familiar forms of weapons and tools into imagined instruments for thought rather than action as nothing in these is truly functioning or serves any functional role. A steel armature is wrapped in layers of fabric, leather, felt, and wool, worn in silkscreen and digital prints, embroidery, patchwork, and even mechanical fasteners. Instead of sharp blades we encounter padded edges, heart-shaped end points and soft, ornamental details. These are weapons that have been deliberately disarmed. The futility of these sculptures is meant to remind us of those superstitious practices that were meant and produced to protect which ultimately became weapons of harm.

Delvaray's background in graphic design is central to the construction of these works. The surfaces read almost like three-dimensional posters: geometry, floral motifs and bands of colour are carefully composed, and Persian script flows along the shaft and blade. The artist replaces the usual technical inscriptions of a tool with language that describes acts of mark-making, scratching, drawing, tracing lines. Text is not added as a caption; it is woven into the object and becomes part of its body. The tools no longer cut into materials but into meaning.

A recurring motif, visible at the pointed ends of the works, is a red, symbolic heart. It appears where one would expect the hardest impact: the tip of a pickaxe, the cutting edge of an axe-like head. This dislocation is key to the series. Each object stages an encounter between hardness and softness, impact and vulnerability, aggression and care. The long hanging cords and straps that suspend the works emphasize this tension further. They evoke both industrial rigging and domestic weaving or braiding, bringing together worlds that are usually kept apart.

These sculptures sit within Delvaray's broader interest in Persian visual culture, ritual and language. Earlier projects drew on folk practices and on classical poetry, translating them into dense visual fields. Here, too, the memory of ritual is present, but it has been abstracted into a universal proposition: what if the instruments we use to divide, cut and separate were reimagined as objects that negotiate, protect and communicate? The scale of the pieces, roughly the height of a person, creates an experience almost as counterparts or companions rather than neutral tools.

Shown together, the works function as a small pantheon of fictional devices. Each maintains its own character through variations in colour, pattern and proportion, yet they clearly belong to one family. Their shared vocabulary of hearts, lines, straps and script makes them read like different chapters of the same story. As an ensemble, they suggest not a battlefield but a meeting ground: a place where conflicts are softened, where the sharpest edges are turned into spaces for language, ornament and reflection.